فرهیختگان

روزنامه سیاسی / اقتصادی / فرهنگی / ورزشی / اجتماعی

WWW.FDN.IR

دوره جدید - شماره ۹۰۷
شماره مسلسل ۱۶۴۵
سه‌شنبه ۳۱ مرداد ۹۱
۳ شوال ۱۴۳۳
۲۱ آگوست ۲۰۱۲

صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی
زیر نظر شورای سردبیری
نشانی: خیابان حافظ - بعد از پل دوم حافظ - روبه‌روی ساختمان بورس - ساختمان فرهیختگان - طبقه سوم

منشی تحریریه: ۱۸۲-۶۶۷۶۰۱۸۰ - ۶۶۳۴۸۰۲۰
نمابر: ۶۶۷۶۰۵۰۱ - ۶۶۷۲۶۰۴۷
تلفن سازمان آگهی‌ها: ۴۴۲۷۳۹۹۷-۴۴۲۷۳۹۷۳
شماره فکس آگهی‌ها: ۴۴۲۷۳۰۸۶
توزیع و امور شهرستان‌ها: ۱۲-۶۶۳۴۸۰۱۱
چاپ: دانشگاه آزاد اسلامی

- اذان ظهر: ۱۳/۰۷
- غروب خورشید: ۱۹/۴۶
- اذان مغرب: ۲۰/۰۵
- نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۳
- اذان صبح فردا: ۴/۵۸
- طلوع خورشید فردا: ۶/۲۸

وصل تو کجا و من مهجور کجا
دردانه کجا حوصله مور کجا
هر چند ز سوختن ندارم باکی
پروانه کجا و آتش طور کجا

ابوسعید ابوالخیر

چرک‌نویس

در آستانه برگزاری فستیوال «شش هفته باهنر ایران» در کانادا

نمایشی برای جهانیان

پویان طباطبایی*

تابستان سال ۱۳۸۶ یکی از گالری‌های شهر تورنتو از من دعوت کرده بود مدیرهنری تابستانه گالری باشم. خب برای مدیر بودن باید برنامه‌هایی هم داشت.

مدتی بود در فکر برگزاری یک‌سری نمایشگاه هنرهای تجسمی به صورت زنجیروار بودم تا تمرکزی روی کارهای امروزه هنرمندان ایرانی- کانادایی داشته باشد و خلاصه خودمان ببینیم کجای کار را گرفته‌ایم. شاید این بهترین موقعیت بود برای به انجام رساندن چنین کاری. شبی با دوستان گرمابه و گلستان گپی زدیم، تبادل نظری کرده و به کلیتی رسیدیم.

چهار روز بعد طرح کلی نمایشگاه‌ها روی میز مدیر گالری بود و جالب آنکه نرسیده به منزل، پروژه قبول شده بود. کارها به سرعت شروع شد و با توجه به زمان کوتاهی که داشتیم، قرار شد هشت هنرمند در این شش هفته کارهایشان روی دیوار قرار بگیرد. دو سال قبل‌تر از این اتفاق، چند دیدار با محسن وزیری از پیشگامان هنر مدرن ایران داشتم.

روزهای پاییز در تهران بود و محسن وزیری هم با آن کج خلقی همیشگی‌اش، پیشنهاد من برای نمایشگاهی در تورنتو را شوخی بیش ندید و گفت «من روزی ۱۰ تا از این پیشنهادها می‌گیرم اما کسی را که مرد عمل باشد، هنوز ندیده‌ام». از تورنتو با محسن خان در ایتالیا تماس گرفتم و گفتم من مرد حرف‌هایم هستم، اگر شماهم مرد حرف‌هایتان هستید، وقت نمایش است.

پیوستن محسن وزیری به نمایشگاه، قوت قلبی به من داد که به همین جا بسنده نکنم و تماس‌های مکرر و پیگیری‌های متعدد، تعداد هنرمندان شرکت‌کننده را از هشت نفر به ۲۳ نفر رساند و هنرهای تجسمی را به موسیقی، فیلم و تئاتر هم کشاند و نمایشگاه شش هفته با هنر ایران به فستیوال تبدیل شد. شب افتتاحیه، حضور هنرمندان بنام کانادایی و سیاست‌مداران کانادا در کنار کارهای مستحکم و برنامه‌های مراسم افتتاحیه، تلویزیون‌های کانادا را ترغیب کرد تا نه‌تنها روزانه چند دقیقه‌ای به فستیوال ما بپردازند، بلکه از هنرمندان دعوت شد تا در برنامه‌های زنده تلویزیونی شرکت کنند. به همت و کمک تمام هنرمندان و دوستان فستیوال شش هفته با هنر ایران تبدیل به اتفاق پر صدایی در جامعه کانادایی شد.

امسال بعد از پشت‌سر گذاشتن مشکلات متعددی که در چند سال گذشته سد راه ما شده بود، دوباره دوستان هنرمند دور هم جمع شدند تا یکبار دیگر تجربه دوره اول فستیوال را تکرار کنند. حجم برنامه‌ها و تعداد هنرمندان شرکت‌کننده به‌طور چشمگیری افزایش یافته به‌گونه‌ای که امسال بیش از ۱۰۰ هنرمند در این رویداد حضور خواهند داشت.

در بخش مسابقه هنرهای تجسمی بیش از ۲۵۰ درخواست شرکت و بالغ بر ۱۰۰۰ اثر به دفتر فستیوال رسیده است. هدف از این فستیوال، معرفی و رساندن صدای هنر معاصر ایران به جامعه بزرگ و چند ملیتی کانادا است. به شخصه معتقدم همین حضور ملل مختلف در کانادا اهمیت نمایش آثار را دوچندان می‌کند زیرا شما نمایشی برای جهان ترتیب می‌دهید نه برای یک کشور. در دهکده کوچک جهانی امروز ما، برای صدایی رسا بودن، نیاز به نگاهی جهانی است.

هنرمندان موفق امروز آنهایی هستند که در کارشان، فاصله‌ها را به بهترین نحو می‌شکنند و تصویری بدون محدودیت برای بیننده ترسیم می‌کنند.

* دبیر فستیوال شش هفته با هنر ایران

خبرچین

تکمیل پروژه پسر بزرگ

فرهیختگان: ساموئل جکسون با پیوستن به «پسر بالغ»، این پروژه سینمایی را برای فیلمبرداری نهایی آماده کرد. از آنجا که اسپایک لی کارگردان فیلم، دوستی دیرینه‌ای با ساموئل جکسون دارد، بسیاری حدس می‌زدند که با توجه به همین دوستی، به‌طور یقین نقش اول به جکسون می‌رسد، اما در نظر گرفتن یک نقش کوچک برای او همه را شگفتزده کرد. آخرین فیلمی که ساموئل جکسون در آن حضور داشت، «انتقام‌جویان» بود. جکسون با وجودی که نقش هیچ‌کدام از ابرقهرمانان را بازی نمی‌کرد، اما به خوبی در ذهن مخاطبان ماند و همه نقشش را دوست داشتند؛ با وجود بازی در این فیلم کمتر کسی فکر می‌کرد ساموئل جکسون حاضر باشد یک نقش کوتاه را قبول کند. «پسر بالغ» داستان پسری است که به مدت ۱۵ سال در یک اتاق حبس شده است و هیچ‌ارتباطی با دنیای خارج نداشته، اتفاقات تازه‌ای منجر به آزادی‌اش می‌شود و پسر زندانی به‌دنبال کسانی می‌گردد که مسوول حبس او در اتاق بوده‌اند و می‌خواهد که از آنها انتقام بگیرد.

خط داغ

- مهدی کریمی تهیه‌کننده فیلم سینمایی «چ» به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا از استقبال خانواده‌های ایرانی از پیش‌فروش بلیت این فیلم خبر داد و جزئیات احداث مدرسه توسط عوامل این فیلم در مناطق زلزله‌زده را تشریح کرد.
- لیلا صادقی از پایان تالیف رمان تازه‌ای با عنوان «پریدن به روایت رنگ» به مهر خبر داد و گفت: در این رمان در کنار قصه عناصر پیرامتنی برای من اهمیت داشت و از آن برای انتقال مفهوم روایی داستان بهره بردم.
- مدیر اداره کل نظارت و ارزشیابی ارشاد عنوان کرد، خبر خرید فیلم «زمهریر» علی روئین‌تن توسط سازمان سینمایی صحت ندارد.
- گروه موسیقی «رستاک» تازه‌ترین آلبوم خود را با انتشار آثاری از موسیقی کرمانج (کردهای شمال خراسان)، مازندران، بوشهری و موسیقی قشقایی به‌زودی روانه بازار می‌کنند.
- میکروتئاتر «ببین چه بارانی می‌آید!» به کارگردانی سلما محسنی امروز سه‌شنبه ۳۱ مردادماه در فرهنگسرای ارسباران به روی صحنه خواهد رفت.
- پرستو گلستانی از اول شهریور نمایش «روز عجیب» را در مرکز تولید تئاتر کانون پرورش فکری اجرا می‌کند.
- هوشنگ زرافشان، عکاس پیشکسوت خبری مطبوعات به علت عارضه قلبی بامداد روز یکشنبه در سن ۷۲ سالگی درگذشت. عمده فعالیت این پیشکسوت عکاسی در روزنامه کیهان بوده است.

رکوردزنی به سبک «کلاه‌قرمزی و بچه ننه»

این عروسک دوست‌داشتنی

فرهیختگان: شاید در صف ایستادن اصلا خوب نباشد ولی وقتی در صف سینما ایستادن شبیه نوستالژی شده باشد خیلی خوب است.

فیلم «کلاه قرمزی و بچه ننه» که در روزهای تعطیل عید فطر بعد از کلی بالا و پایین کردن بالاخره اکران شد، طی سه روز ۲۶۱ میلیون تومان فروش داشته است. این یعنی هنوز هم مردم به سینما می‌روند و اینکه اگر از فیلمی مطمئن باشند حتما فروش خوبی خواهد داشت. «کلاه قرمزی» یکی از شخصیت‌های تثبیت شده سینما و تلویزیون ایران است که کافی است بگویند یک فیلم می‌خواهد از این عروسک پخش شود و علاقه‌مندانش ساعت‌ها در صف سینما بایستند. این از یک طرف عادت دادن مردم است به یک شخصیت که می‌توانند همیشه منتظرش باشند تا شگفتی بیافرینند و هم می‌تواند اعتماد مردم باشد به یک اثر خوب که زمانی که برای دیدن آن می‌گذارند را تضمین می‌کند. فروش خوب این فیلم در حالی است که تعداد سینماهای نمایش دهنده فیلم به دلیل کشمکش میان شورای صنفی نمایش و حوزه هنری از ۷۰ سینما به ۲۴ سینما تقلیل پیدا کرده است. در کنار این فیلم دو فیلم دیگر هم با نام‌های «بی‌خداحافظی» و «ضد گلوله» اکران شده که هرکدام به ترتیب طی سه روز اکران ۴۵ و ۳۰ میلیون تومان فروش داشته‌اند. اما اکنون «کلاه قرمزی و بچه ننه» رکورددار فروش است و انتظار می‌رود رکوردی جدید از خود به جا بگذارد. این رکورد هم درحالی است که «کلاه قرمزی» سینماهای حوزه هنری و شهرداری را در اختیار ندارد؛ سینماهایی که همیشه مخاطبان خاص خودش را داشته است و مخاطبان این سینماها وقتی با عدم اکران فیلم در آنها مواجه می‌شدند خودشان را به سینماهای دیگر می‌رساندند تا این عروسک خاطره‌انگیز و جذاب را در ماجرایی متفاوت ببینند.

این آمارها خودش نوعی امیدواری برای سینما ایران است؛ امیدواری‌ای که اگر ساخت این نوع فیلم‌ها ادامه پیدا کند حتما سینما از این رکود خارج می‌شود و تماشاگران را با سینماها آشتی می‌دهند. البته در سینمای جهان این رسم است که فیلم‌هایی که اکران شده و با فروش خوبی هم روبه‌رو می‌شوند ادامه‌دار می‌شوند و «کلاه قرمزی» نشان داده که هنوز می‌تواند یکی از موفقیت‌های سینمای ایران باشد.به طوری که باید نشست و تا پایان اکران آن را رصد کرد و دید فروش یک فیلم خوب تا چه میزان است. عروسکی که ابتدا به تلویزیون آمد اما مثل خیلی از عروسک‌هایی که می‌آمدند و می‌رفتند، نرفت و ایستاد و خودش را کشید به سینما. سینمای دهه ۷۰ یکی از خاطره‌های خوبش اکران فیلم «کلاه قرمزی و پسرخاله» است؛ فیلمی با صف‌هایی طولانی. شما اگر بخواهید برای دیدن فیلم جدید ایرج طهماسب به سینماها بروید باید جا رزرو کنید و این خبر خوبی است. خبری خوب برای کودکان که مخاطبان اصلی این فیلم هستند و برای بزرگ‌ترها که برای دیدن این فیلم از کودکان‌شان پیشی گرفته‌اند.

پیکسل

هنوز کودکی‌هایمان را می‌شود توی این عروسک‌ها دید

کافه

یک اتفاق عجیب

المیرا حصارکی

برخلاف سیل عظیمی از سریال بین‌ها، لاست آن سریالی نبود که بتواند مرا جذب خودش کند، شاید مثل خیلی از افراد عادی دوست داشتم بدانم بالاخره بعد از این همه قسمت، داستان چطور تمام شده، اما خب حالا هم که نمی‌دانم، فکر نمی‌کنم چیزی را از دست داده‌ام! برخلاف خیلی از سریال‌های خوش‌ساخت دیگری که تا به همین امروز دیده‌ام، لاست، در آخرهای جدول قرار گرفته است. حالا اگر شما در دسته مقابل من قرار گرفته‌اید و این سریال را می‌پرستید و مانند خیلی‌ها قسمت آخر آن را به فاصله یکی، دو روز با پخش جهانی دیده‌اید، یک پیشنهاد خوب دارم، البته این را هم اضافه کنیم، این سریال ساخت و داستان به‌نسبت جذاب‌تری از لاست دارد، اما خب در همان حال و هوای مرموز و شگفت‌آور است. «آلکاتراز» سریالی است به کارگردانی جک بندر و پاول. ا.ادواردز. حتی اگر علاقه‌ای به سینما نداشته باشید، به‌طور یقین می‌دانید که آلکاتراز کجاست. همان زندان مخوفی که معروف‌ترین زندانی‌اش آل کاپون بوده و تا به حال الهام‌بخش ده‌ها فیلم سینمایی و تلویزیونی بوده است. اما در مورد این سریال، نویسندگان به خوبی از آلکاتراز الهام گرفته‌اند و داستان را طوری شروع کرده‌اند که به خوبی می‌توانی با آن همذات‌پنداری کنی و حتی در مورد واقعیت داستان شک کنی. قصه از همان جایی شروع می‌شود که زندان آلکاتراز در ۲۱ ماه مارس سال ۱۹۶۳، به دستور رابرت اف کندی که حدود ۲۵۰ زندانی در آن اقامت داشتند برای همیشه تعطیل شد. این اقدام علت‌های مختلفی داشت، ازجمله سنگین بودن هزینه اداره آن نسبت به دیگر زندان‌ها و آلوده کردن آب خلیج سانفرانسیسکو بر اثر فاضلاب آن؛ علاوه‌بر این مسلم بود که ساختن یک زندان معمولی جدید که در خشکی قرار داشته باشد، آسان‌تر از پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور آلکاتراز بود. این همان واقعیتی است که فیلمنامه‌نویس از آن نهایت استفاده را کرده است. ۲۱ مارس ۱۹۶۳ آلکاتراز تعطیل می‌شود و تمام زندانی‌ها به جای دیگری منتقل می‌شوند، اما این تمام داستان نیست. این اتفاقی نیست که بیست‌ویکم مارس افتاده است، در این روز یک اتفاق عجیب افتاده است. تمام اهالی جزیره آلکاتراز به طرز عجیبی ناپدید شده‌اند و یک به یک در زمان حال ظاهر می‌شوند، بدون اینکه ذره‌ای پیر شده باشند. با جلو رفتن داستان یک به یک زندانی‌ها پیدا می‌شوند، اما یک به یک به رمز و رازهای داستان هم اضافه می‌شود. اگر به این دست سریال‌ها علاقه دارید، باید اعتراف کنم که «آلکاتراز» سریال خوبی است. به غیر شباهت‌های داستانی، چند وجه مشترک دیگر هم بین لاست و آلکاتراز وجود دارد. هر دو سریال دو فیلمنامه‌نویس مشترک دارد (الیزابت سارنوف و جنیفر جانسون). به غیر از این یکی از بازیگرهای لاست هم در بین بازیگران اصلی آلکاتراز دیده می‌شود، جورج گارسیا بازیگری است که بیشتر از هر چیزی حال و هوای لاست را برای علاقه‌مندانش ایجاد می‌کند. این سریال تازه در اول راه قرار دارد، یک فصل از آن ساخته شده است و برای دنبال کردن گزینه مناسبی است.

چند کلمه تاریخ

یک نویسنده، یک کتاب

نینا وباب

مزرعه تارا، اسکارلت اوهارا، اشلی ویلکز، رت باتلر، ملانی و چندین و چندین شخصیت دیگر که آنچنان برایمان واقعی هستند گویا سال‌های سال کنارشان روزگار گذرانده‌ایم و با چشمان خودمان جنگ‌های داخلی آمریکا را دیده‌ایم. درست حدس زدید از رمان «بربادرفته» حرف می‌زنم؛ کتابی که در دهه ۳۰ میلادی نوشته شد و همچنان از پرفروش‌ترین رمان‌های جهان به حساب می‌آید. داستان از مزرعه تارا شروع می‌شود و اسکارلت اواهارا در آخر داستان بازهم به تارا برمی‌گردد. کتاب پایان تلخ و دوپهلویی دارد و هنوز هم که هنوز است نمی‌دانیم ماجرای عشقی رت باتلر به کجا کشیده شد. رت باتلر که همیشه عاشق اسکارلت بوده، در آخرین لحظه‌های دیدارش و پس از مرگ دخترشان با تلخی بی‌پایانی و در جواب جمله‌های عاشقانه اسکارلت به او می‌گوید «راستش رو بخوای اصلا برام مهم نیستی» و همین تلخی داستان را رقم می‌زند؛ جایی که اسکارلت در آن خانه درندشتشان به دنبال رت می‌دود و رت در مه ناپدید می‌شود. بی‌شک همه ما در آن صحنه ناامید شده‌ایم اما اسکارلت جسورانه به در تکیه می‌دهد و می‌گوید «فردا روز دیگری است...». اسکارلت که چند دقیقه‌ای پیش از آن به عشق کودکانه‌اش به اشلی پی برده، به تارا برمی‌گردد و در کنار درختی مشتش را گره می‌کند، جایی که پیش از آن اسکارلت قسم خورده بود هیچگاه گرسنه نخواهد ماند. همه اینها را گفتم تا بگویم امروز سالمرگ خالق این رمان به یادماندنی است؛ مارگارت میچر در هشتم نوامبر ۱۹۰۰ در آتلانتا (ایالت جورجیا) چشم به جهان گشود. پزشکی خواند اما به دلیل مرگ مادر مجبور به ترک تحصیل شد و به روزنامه‌نگاری روی آورد. اما بخت بازهم با او یار نبود چرا که در سال ۱۹۲۶ پایش در حادثه‌ای آسیب دید و او را خانه‌نشین کرد. مارگارت میچل اما به این موضوع هم به چشم فرصت نگاه کرد و نوشتن «بربادرفته» را شروع کرد. ماجراهای کتاب در ابتدا بسیار بی‌نظم و آشفته بودند اما پس از ۱۰ سال کار روی آن به رمانی حجیم و خواندنی تبدیل شد؛ کتابی که جایزه پولیتزر را در سال ۱۹۳۷ برای نویسنده‌اش به ارمغان آورد و به سرعت به ۱۶ زبان ترجمه شد. و دو سال بعد به کارگردانی ویکتور فلمینگ و بازیگری ویوین لی در نقش اسکارلت، کلارک گیبل در نقش رت باتلر و لسلی هاوارد در نقش اشلی ویلکز روی پرده سینما رفت؛ فیلمی بسیار پرهزینه که بسیار مورد توجه منتقدان و مردم قرار گرفت و به یکی از فیلم‌های پرفروش بدل شد. مارگارت میچر که علاقه چندانی به حضور در جمع نداشت، پس از این موفقیت‌ها هم چندان وارد جامعه نشد. او بیشتر اوقات در خانه می‌ماند و به نامه‌هایی برایش فرستاده می‌شد، پاسخ می‌داد. مارگارت البته یک‌بار خرق عادت کرد و در نخستین شب نمایش فیلم «برباد رفته»در برابر مردم ظاهر شد. بخت اما با این نویسنده مشهور آمریکایی یار نبود و او در ۱۶ آگوست ۱۹۴۹، زمانی که با شوهرش از خیابان رد می‌شد زیر کامیون رفت و پنج روز بعد در بیمارستان چشم بر جهان فرو بست.

در اغما

تأملاتی درباره شعر امروز

گزارشِ یک حیرت

مجتبا پورمحسن

۱

نیمه دوم دهه هفتاد، کافه‌های بی‌نام و نشان، کف خیابان‌ها و صفحات ورق‌نخورده ماهنامه‌هایی که گاهنامه بودند، جولانگاه نزاعی بدون خونریزی بودند میان چنددسته از شاعران که اگر پای حرف هر کدام‌شان می‌نشستی هیچ‌کدام‌شان خودشان را در هیچ دسته‌ای نمی‌دیدند و شأن خود را بالاتر از «دسته‌بندی‌ها» و «باندها» و «جریان‌ها» می‌دانستند؛ یک بیماری همه‌گیر در جامعه ما که اکثر ما به دنبالش هستیم. صبح تا شب اندر فواید کار جمعی داد سخن می‌دهیم و جامعه‌شناسان برجسته غرب و فیلسوفان شرقی را شاهد می‌گیریم که «باید» کارجمعی کرد و آن وقت زیربار هیچ کار جمعی نمی‌رویم، با این استدلال که بقیه کار جمعی بلد نیستند! برگردیم به نزاع مورد بحث؛ آنها دوست نداشتند جزو یک جریان شمرده شوند. اما نه، دوست داشتند که دیگران آنها را در یک دسته قرار دهند و آنها قهرمانانه خود را مبرا از هر نحله‌ای بدانند.

یکی از مهم‌ترین موضوعات نزاع، نقش مخاطب در شعر بود؛ بعضی‌ها با استدلالی پوپولیستی اعتقاد داشتند که هر چه مردم نپسندند و البته خود را در سطحی، بالاتر از مردم می‌دانستند، عده‌ای دیگر جابه‌جا از سطرهای کتاب‌های کم‌حجم ترجمه شده از رولان بارت و پل ریکور و کپسول «ساختار و تاویل متن» بابک احمدی سند می‌آوردند که متن شعری، بدون مخاطب وجود ندارد و با خوانده شدن حیات می‌یابد و عده‌ای هم فراتر از این بحث‌ها می‌کوشیدند با رادیکال‌ترین قرائت ممکن، شعر را تنها با یک مخاطب مشروع بدانند.

یک گروه دیگر هم بودند که به سبک مصاحبه‌های افشاگرانه مجلات زرد، به‌زعم خودشان پنبه «ناشاعران شاعرنما» را می‌زدند و متکبرانه و با نگاهی عاقل اندر سفیه، مژده می‌دادند که به‌زودی حباب‌های این کف می‌ترکد و شعر «حقیقی» به آنچه شایستگی‌اش را دارد، خواهد رسید. در این روایت متظاهرانه، البته نامی از خالقان این شعرهای«حقیقی» به میان نمی‌آمد، ولی لازم نبود خیلی باهوش باشی تا متوجه شوی منظور این متفکر و هنرمند والامقام از شعرهای «حقیقی» مرقومات خودش است.

اما همه این دسته‌های شعری در یک چیز با هم مشترک بودند؛ آثار هیچ‌کدام‌شان، خواننده نداشت. در آن سال‌ها تجدید چاپ کتاب یکی از این شاعران، چیزی شبیه داستان علمی- تخیلی بود. اگر هم شاعرانی بودند که آثارشان مخاطبانی غیراز اهالی ادبیات داشت، ناشاعر ادامه‌دهنده راه مهدی سهیلی و... اگر خیلی خاطرش را می‌خواست فریدون مشیری نامیده می‌شد. این‌که این شاعران حق داشتند یا نه و این‌که در مورد موضوعی مثل ارتباط شعر و مخاطب، «حقانیت» گفتمانی قابل طرح هست یا نه، موضوع این نوشته نیست؛ مساله یک تغییر رفتار اساسی در اکثریت قریب‌به‌اتفاق طرفین نزاع است. عرفش این است که بگویم در این نوشته بدون موضعگیری گزارش این تغییر را می‌نویسم. اگر این را بگویم، دروغ گفته‌ام. ساختار جمله‌هایم دقیقا برخلاف این عرف است. اما دیدگاه انتقادی من متوجه جریان شعری یا دسته و گروه خاصی نیست و همه‌شان را در برمی‌گیرد. اگرچه نیمه دوم دهه هفتاد جامعه ایران در مقام نظاره‌گر «مقهور» قدرت اینترنت بود و نسبت میان ادبیات و شعر، در آرا – و نه شعر – تعدادی از شاعران رادیکال‌تر صرفا به اشاراتی درباره ابرمتن (Hyper Text) و البته ناآگاهی توامان با حیرت محدود می‌شد؛ در نیمه دوم دهه هشتاد، ورق کاملا برگشت. در فاصله‌ای حدودا ۱۰ ساله، شاعران ایران نیز همچون دیگر ایرانیان رخت نظاره‌گری را درآوردند و ردای مشارکت به تن کردند.

در این میان دو نکته جالب توجه بود و هست. اول اینکه در کنش متقابل شاعران ایرانی و فضای اینترنت، به هیچ‌وجه از مفاهیم ابرمتن و مفاهیم پست مدرنیستی خبری نیست، اگرچه شاید عده‌ای هنوز در مقاله‌هایشان از آن سخن بگویند، ولی شعر امروز اصلا نشانی از این قرائت ندارد. نکته جالب دیگر که نمود پارودی‌گونه‌ای دارد این است که شاعران همه نحله‌هایی که درباره اصالت مخاطب یا مشروعیت بخشی مخاطب به شعر و همینطور حذف مخاطب از ساحت‌شعر حرف می‌زدند، در یک اتفاق عجیب این‌بار به اشتراک دیگری رسیدند: حالا همه شاعران، شعرشان را در اینترنت منتشر می‌کنند. شبکه‌های اجتماعی به بستری برای انتشار شعر و بسیار مهم‌تر از آن جذب مخاطب تبدیل شده است.

شاعرانی با هر تفکر، تشنه مخاطبان مجازی، شعرشان را به اشتراک می‌گذارند. حتی شاعری که اساسا خواننده شعر را به رسمیت نمی‌شناخت، دل به تعداد لایک‌ها و کامنت‌هایی بسته که کاربران به اثرش ارزانی می‌دارند. این جریان اگر در گوگل‌ریدر، با تعداد خاصی از شاعران دنبال می‌شد، در فیس‌بوک اکثریت قریب به اتفاق شاعران شیفته این کنش متقابل بی‌واسطه با مخاطبان شدند. حالا حتی همان شاعرانی که برای همدیگر خط و نشان می‌کشیدند، زیرپست همدیگر لایک می‌زنند؛ همه چیز خوب است و همه جا امن و امان است؟ این اتفاق از جنس مصالحه نیست، شیفتگی کورکورانه به مخاطب است. شاعرانی که زمانی نداشتن مخاطب برای شعرهایشان را نه به آثار خود، بلکه به سلیقه نازل کتابخوان‌ها نسبت می‌دادند، با حضور در عرصه فیس‌بوک و اهمیت پیداکردن مخاطبانی با هر سطح فکری (اصلا می‌توان سطح فکری کاربران یک شبکه اجتماعی را اندازه گرفت؟) نشان داده‌اند که تمام آن بحث‌های جدی در دهه ۷۰ یک اساس مشترک داشت: بی‌بی از بی‌چادری خانه‌نشین بود! این نوشته، گزارش یک حیرت است در عالم شعر امروز. برای قضاوت و حتی اظهارنظر در این مورد، باید صفحات زیادی را سیاه کرد و پذیرفته نیست که با یک جمله یا پاراگراف، نسخه نوشت، چه برای شاعران امروز، چه مخاطبان امروز و چه برای خود.

۲

از قدیم گفته‌اند یک سوزن به خودت بزن، یک جوالدوز به دیگران. من شاعرم و در تمام ۱۵ سال گذشته در اکثر آزمون و خطاهای شعر امروز حضور داشته‌ام. بنابراین وقتی از همه شاعران حرف می‌زنم، خودم را تافته جدابافته نمی‌دانم. من هم در تمام این اتفاقات نقش داشته‌ام، مثل همه شاعران امروز ایران.

تئاتر

«کلمه، سکوت، کلمه» افتتاح می‌شود

آیین افتتاح نمایش «کلمه، سکوت، کلمه» روز یکشنبه پنجم شهریورماه ساعت ۲۰ با حضور مسوولان، هنرمندان، اصحاب رسانه و پیشکسوتان حوزه تئاتر در مجموعه تماشاخانه ایرانشهر برگزار می‌شود تا این مجموعه بار دیگر شاهد آغاز یکی از آثار خوبش باشد که پیش‌بینی می‌شود با استقبال مخاطبان تئاتری روبه‌رو شود. «کلمه، سکوت، کلمه» نمایشی مرکب از سه نمایشنامه نوشته «دیوید آیوز» با دراماتورژی «فرهاد آئیش» است که در آن علاوه بر آئیش بازیگرانی چون مریم سعادت، رامین ناصرنصیر، فرشته صدرعرفایی، سعید چنگیزیان، سینا رازانی، امیرحسین رستمی، شبنم فرشادجو، مهسا طهماسبی، سهیل پیغمبری و امیر صارمی نقش‌آفرینی می‌کنند. اجرای عموم نمایش «کلمه، سکوت، کلمه» با مدت زمان ۶۰ دقیقه از ساعت ۲۰ روز دوشنبه ششم شهریورماه سال جاری در سالن استاد سمندریان مجموعه تماشاخانه ایرانشهر آغاز خواهد شد.

تئاتر

حمید پورآذری میهمان ویژه کارگاه «شعر،قصه، نمایشنامه»

دهمین کارگاه «شعر، قصه، نمایشنامه» با حضور حمید پورآذری به عنوان میهمان ویژه برگزار می‌شود. این کارگاه به سرپرستی روزبه حسینی و به عنوان یکی از مجموعه کارگاه‌های موسسه فرهنگی هنری «مکتب تهران» برپا می‌شود. دهمین جلسه کارگاه «شعر، قصه، نمایشنامه» روز جمعه ۱۰ شهریور ۱۳۹۱ از ساعت ۱۶ تا ۲۱ برپا خواهد شد. بخش اول این کارگاه به بررسی نظریه‌های ادبی زبان‌شناسی؛ مرور نظریات ژاک دریدا توسط رسول نورمحمدزاده اختصاص دارد و بخش مفاهمه آن شامل تشریح روابط میان شاعران و نمایشنامه‌نویسان/ روابط میان شعر و نمایشنامه است. حمید پورآذری که میهمان ویژه این جلسه است در این برنامه حضور پیدا می‌کند و درباره پروسه تبدیل شعر «مردی که لب نداشت» اثر احمد شاملو به یک تئاتر که پیش از این پورآذری آن را در تالار مولوی به صحنه برده است، توضیح می‌دهد.

سینما

«بغض» به جشنواره بین‌المللی فیلم «ورشو» می‌رود

فیلم سینمایی «بغض» اولین ساخته بلند رضا درمیشیان در دومین حضور بین‌المللی خود در بخش مسابقه رسمی بیست‌وهشتمین جشنواره فیلم «ورشو» به نمایش درخواهد آمد. فیلم «بغض» در اولین حضور بین‌المللی خود در بخش رقابتی فیلم‌های اول سی وششمین جشنواره فیلم مونترال کانادا به نمایش درمی‌آید. این جشنواره دوم تا سیزدهم شهریور در شهر مونترال کشور کانادا برگزار می‌شود. «بغض» به کارگردانی رضا درمیشیان که تمام صحنه‌های آن در کشور ترکیه فیلمبرداری شده، داستان مهاجرت است، دو روایت از دو مقطع متفاوت از زندگی ژاله و حامد؛ دو جوان مهاجر ایرانی. یکی روایت روزهای آشنایی و خوشی این دو جوان است و روایت دیگر هشت ساعت سرنوشت‌ساز زندگی آنان. باران کوثری، بابک حمیدیان و مهران احمدی تنها بازیگران ایرانی «بغض» هستند.

سینما

بهداد، کرامتی و هاشمی راهی آفریقا شدند

عوامل پروژه «فرزند چهارم» قبل از عزیمت به آفریقا برای ادامه تولید فیلم، بخشی از دستمزد خود را به زلزله‌زدگان آذربایجان شرقی اختصاص دادند تا توسط مجری طرح پروژه به دست هموطنان آذری برسد. مرحله اول فیلمبرداری پروژه «فرزند چهارم» به کارگردانی وحید موساییان در ایران به پایان رسید و عوامل برای ادامه تولید این فیلم عازم آفریقا شدند. به غیر از حامد بهداد و حسین محب‌اهری تاکنون همه بازیگران ایرانی این پروژه مقابل دوربین علی محمد قاسمی رفته‌اند و در ادامه روند تولید بخش‌های مربوط به آفریقا با حضور عوامل ایرانی و بازیگران بومی فیلمبرداری خواهد شد. فیلمبرداری «فرزند چهارم» تازه‌ترین ساخته وحید موساییان چندی پیش طی مراسمی با حضور مسعود کیمیایی در پردیس سینمایی ملت آغاز شد. مهتاب کرامتی، مهدی هاشمی، حسین محب‌اهری، ناصر گیتی‌جاه، معصومه قاسمی‌پور، زهرا برومند، ساناز زرین‌مهر و حامد بهداد بازیگران اصلی این فیلم هستند.